

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در موضوع نزاع در مسئله بساطت و ترکیب مفهوم مشتق بود. گفتیم که در درجه اول باید مشخص شود که منظور از معنای بسیط و مرکب در ما نحن فیه چیست؟ ما در مورد چه چیزی نزاع می‌کنیم؟ عرض کردیم دو قول و نظر در اینجا وجود دارد.

مرحوم محقق خراسانی معتقد است که بساطت و ترکیب به لحاظ مقام تصور و ادراک است. وقتی می‌گوییم مشتق بسیط است یعنی با شنیدن لفظ مشتق یک معنا به ذهن خطور می‌کند و وقتی می‌گوییم مرکب است یعنی دو معنا در ذهن درک می‌شود. پس ترکیب و بساطت به لحاظ تصور و ادراک است هر چند ممکن است که مفهوم بسیط در تحلیل عقلی دارای اجزاء باشد.

در مقابل بزرگانی مانند محقق اصفهانی و به تبع ایشان محقق خویی معتقدند: نزاع در این جهت نیست بلکه نزاع در مفهوم مشتق از حیث بساطت و ترکیب در این است که آیا مشتق به حسب واقع و حقیقت و ذاتش و یا به تعبیر محقق خویی در تحلیل عقلی دارای اجزاء هست یا نیست؟

ما عرض کردیم که حق با قول دوم است. یعنی نزاع درباره تحلیل عقلی است والا در مقام تصور و ادراک یعنی اینکه یک معنا به ذهن بیاید یا چند معنا، این منحصر در مشتقات نیست و در جوامد هم وجود دارد. در اینجا اشکالی مطرح شده که برای تثبیت این نظر باید به آن پاسخ دهیم.

اشکال

اگر بگوییم موضوع بحث در مسئله بساطت و ترکیب مفهوم مشتق همانطور که مخالفین آخوند گفته‌اند، در داشتن یا نداشتن اجزاء به حسب تحلیل عقلی است، این مبتلا به مشکل مهمی است که باید آن را برطرف کنیم، در حالی که طبق نظر آخوند، این مشکل وجود ندارد زیرا ایشان تاکید کردند: بسیط یعنی اینکه آن معنایی که به ذهن انسان خطور می‌کند، معنایی واحد باشد. مثلاً وقتی کلمه ضارب را می‌شنویم، فقط یک معنا به ذهن ما خطور می‌کند هر چند در تحلیل عقلی دارای دو جزء باشد. به نظر محقق خراسانی وقتی عنوان ضارب استعمال می‌شود، معنایی که در ذهن مستمع نقش می‌بندد، یک معنای کلی یعنی زنده است ولی همین معنا وقتی به عقل سپرده می‌شود، عقل آنرا تحلیل می‌کند و می‌گوید که او ذاتی دارد که اتصاف

به مبداء ضرب پیدا کرده، لذا در تحلیل عقلی دو جزء دارد ولی به او مرکب نمی گوئیم، چون ملاک و مدار و مرکز بحث پیرامون تحلیل عقلی و داشتن و نداشتن جزء عقلی نیست.

پس طبق نظر ایشان بحث در این است که وقتی کلمه ضارب را می شنویم، یک معنا به ذهن می آید یا دو معنا؟ یعنی تصور و درک ما از معنای مشتق آیا تصور یک معناست یا بیش از یک معنا؟

این نظر هیچ مانع و مشکلی ندارد اما اگر نزاع را روی تحلیل عقلی ببریم، چه بسا هیچ مفهوم مشتقی پیدا نشود که دارای جزء عقلی نباشد و لذا باید قائل به ترکیب شویم و بگوئیم که مفهوم مشتق یک مفهوم مرکب است. زیرا هر گونه که بخواهیم مشتق را معنا کنیم، نهایتاً عند العقل به اجزاء تحلیل می شود چون در هر صورت مشتق یک ذات دارد و یک نسبت و تلبس با مبداء و این مطلب را مرحوم آقای آخوند هم منکر نیست.

حال اگر بگوئیم که منظور از ترکیب یعنی اینکه در تحلیل عقلی دو جزء دارد و بسیط یعنی اینکه عقل نمی تواند آنرا تحلیل به اجزاء بکند، لازمه اش آن است که هیچ مشتقی یافت نشود که از نظر عقل دارای جزء نباشد. به عبارت دیگر لازمه پذیرش نظر کسانی مانند محقق اصفهانی و محقق خویی این است که به طور کلی، نباید مشتق بسیط داشته باشیم. یعنی این نزاع خود به خود منتفی می شود و قهراً باید قائل به ترکیب شویم. این یک مشکل جدی است.

راه حل محقق خویی

مرحوم آقای خویی این مشکل را به نحوی حل کرده؛ ایشان گفته اند: بالاخره باید مشتق بسیط را به نحوی معنا کنیم که به طور کلی حتی از نظر عقل هم قابل انحلال به دو معنا نباشد؛ چون طبق نظر ایشان بسیط مفهومی است که حتی در نزد عقل هم عند التحلیل بیشتر از یک جزء ندارد.

ایشان معتقد است که مشتق عین مبداء است. یعنی ضارب همان ضرب است. این بیان همان نکته و مطلبی است که قبلاً گفته شد که مشتق بسیط است و بساطت هم به همین معنا است. یعنی مشتق نفس المبداء است (مثلاً ضارب همان ضرب است) و تفاوت آنها تنها به اعتبار است، لذا دیگر مشکلی وجود ندارد، چون ضرب حتی عند العقل هم تحلیل به اجزاء پیدا نمی کند. مثلاً اگر ضارب عین ضرب باشد و ضرب (به معنای زدن) به عقل داده شود و عقل نیز تمام توان خود را به کار بگیرد، نمی تواند آن را به چند جزء تحلیل کند. اما اگر ضارب غیر از مبداء باشد و معنایی متفاوت از ضرب داشته باشد، و به عقل داده شود، عقل می گوید که او دارای ذاتی است که تلبس به ضرب هم پیدا کرده یعنی عند التحلیل برای آن دو پس ما باید ضارب را به معنای خود ضرب بگیریم. یعنی ضارب به معنای زدن و ضرب هم به معنای زدن است و تفاوت آنها در اعتبار است.

تفاوت در اعتبار "به شرط لا" و "لا بشرط" است. یعنی ضرب به صورت "به شرط لا"، اعتبار شده، به این معنا که قابل حمل بر ذات نیست و نمی توانیم بگوئیم که زید ضرب. اما ضارب به نحو "لا بشرط" از حمل اعتبار شده، یعنی قابل حمل بر ذات است و می توانیم بگوئیم زید ضارب. پس تفاوت فقط در این است که زدن قابل حمل بر ذات نیست اما زنده قابل حمل بر ذات است و این صرفاً یک تفاوت اعتباری است والا فی الواقع ضارب به معنای ضرب است. پس اگر گفته شد که

ضارب به معنای ضرب است، ضرب به معنای مصدری است و معنای مصدری به هیچ وجه قابل تحلیل به دو جزء حتی در نزد عقل هم نیست.^۱

بر این اساس به زعم مرحوم آقای خوئی مشکل حل می‌شود. مشکل این بود که مشتق را هر گونه که معنا کنیم، باز عقل آنرا تحلیل به دو جزء می‌کند، پس امکان ندارد که نزاع بر سرتحلیل عقلی مشتق باشد ایشان مشکل را از طریق عینیت مشتق و مبدأ حل کرده است.

این راهی است که مرحوم آقای خوئی برای حل این مشکل مطرح کرده اند.

بررسی راه حل محقق خوئی

به نظر می‌رسد که راه حل مرحوم آقای خوئی تمام نیست.

قبلاً هم گفته شد که به هیچ وجه نمی‌توانیم بپذیریم که مشتق، همان مبداء است. یعنی هیچ گاه معنای ضارب همان معنای ضرب نیست و معنای زننده واقعا با زدن فرق دارد. این مطلبی است که نیاز به اقامه برهان هم ندارد و کاملاً واضح است. چون زننده واقعی است که ضرب از او صادر می‌شود اما زدن کاری به واقعیتی که ضرب از او صادر می‌شود ندارد و خودش به تنهایی محقق است. لذا کلام مرحوم خوئی از نظر ما کاملاً مردود است. قبلاً هم بیان شد که نمی‌توان پذیرفت که مشتق همان مبداء است و تفاوت آنها فقط در اعتبار است. اساساً این اعتبار از اموری نیست که واضع آنرا در حین وضع لحاظ کند و مستعملین هم متوجه این لحاظ و اعتبار واضع باشند، بلکه واضع یک معنا برای زننده تصور کرده و یک معنا هم برای زدن در نظر گرفته و به هیچ وجه نمی‌توان آنها را یکی دانست. لذا التزام به این راه حل خیلی مشکل است زیرا نه با عرف سازگار است و نه با نظر اهل لغت و از طرفی هم یک امر وجدانی است که انسان می‌فهمد که بین این دو لفظ تفاوت است.

پس چه باید کرد؟ اگر قرار است ملتزم شویم که مشتق بسیط است این بدان معنا است که در واقع عند التحلیل العقلی هم جزء ندارد. ما می‌خواهیم نظر مرحوم آخوند درباره مرکز نزاع را، رد کنیم و بگوئیم که در این مسئله، بحث از تصور و ادراک نیست.

پس چه معنایی را باید در اینجا در نظر بگیریم؟

راه حل محقق اصفهانی

محقق اصفهانی معنای دیگری را برای مشتق ذکر کرده و دلیلی هم بر آن اقامه می‌کند و آن اینکه مفهوم مشتق، عبارت از یک امر مبهمی است که مقوم عنوانیت عنوان است.

پس محقق اصفهانی مانند مرحوم آقای خوئی نمی‌گویند که ضارب عبارت از خود ضرب است لذا بسیط است و تنها به حسب اعتبار با مبداء تفاوت دارد، بلکه آنچه ایشان در اینجا می‌گویند معنای دیگری است و آن هم این است:

امرٌ مبهمٌ مقومٌ لعنوانية العنوان، مشتق امر مبهمی است که مقوم عنوان مشتق است. این معنا دیگر مبتلا به آن مشکل نیست.

۱. محاضرات، ج ۱، ص ۲۶۷.

محقق اصفهانی می گویند: ما بر این ادعا، هم دلیل وجدان داریم و هم می توانیم برهان اقامه کنیم.

اما دلیل وجدان ایشان این است: زمانی که لفظ قائم را می شنویم، تردیدی نداریم که در ذهن ما صورت مبهمی تحقق پیدا می کند که متلبس به قیام است. همانطور که حقیقتاً در خارج اینچنین است. یعنی کسی که متلبس به قیام شده، در ذهن هم به عنوان امر مبهم است که اساساً مقوم قائم بودن همین است و لولاً؛ عنوان قائم بودن از بین می رود. نه اینکه دو چیز داشته باشیم و یکی از آن دو چیز به چیز دیگر متلبس شده باشد. اصلاً زنده عبارت است از: یک حقیقت یا واقعیت یا امری که مبهم است و قوام ماهیت شیء نیز به آن امر مبهم است.

اما دلیل دوم که ایشان اقامه کرده این است که: به طور کلی مبداء با ذی المبداء مغایر است و لذا نمی توانیم بگوئیم که زید همان ضرب است، پس قول به اتحاد وجودی مبداء و ذات یعنی ذی المبداء اساساً مردود است. اگر دهها اعتبار هم درست کنیم نمی توانیم بگوئیم که ذات همان مبداء است و بین آن دو اتحاد وجودی برقرار است؛ چون ایجاد اتحاد وجودی بین ذات و مبداء، یعنی انقلاب و حقیقت مبداء عمّا هو علیه انقلاب پیدا کند، محال است. مثل اینکه زدن انقلاب پیدا کند و تبدیل به زنده شود. چون بین این دو مغایرت و مابینت تامه وجود دارد لذا بین این ها با هزار اعتبار هم نمی توانیم اتحاد درست کنیم پس ناچاریم قول به اتحاد مبداء و ذات را به کنار بگذاریم و معنایی برای مشتق ارائه دهیم که اگر گفتیم مشتق بسیط است، دیگر قابل انحلال به اجزاء عقلی نباشد.

در واقع برهانی که ایشان اقامه کرده، برای نفی اتحاد مبداء و ذات و اختلاف به اعتبار است. به هر حال نمی توان آنها را یکی دانست. آن دلیلی هم که به عنوان وجدان مطرح کرده در واقع این است که ما وجداناً می یابیم که مشتق امر مبهمی است که مشتق برای آن وضع شده و همان امر مبهم نیز مقوم عنوان مشتق است.

حال سوال این است که آن خصوصیتی که مقوم عنوانیت عنوان ضارب است چیست؟

به طور کلی مبهم من جمیع الجهات، یعنی نه جوهر بودن آن معلوم است و نه عرض بودن آن؛ نه سازگار است با اتحاد با جواهر و نه با اعراض متحد است. اگر می گوئیم بیاض، ایض است به خاطر آن امر مبهم است یا اگر می گوئیم وجود، موجود است، بخاطر چنین امر مبهمی است. در واقع این عنوان بسیط، از موادی که برای مبادی وضع شده اند اخذ شده است، یعنی صورت متلبس به ضرب یا کتابت. الضارب من هو؟ یعنی صورت متلبسه به ضرب. این صورت متلبس به ضرب غیر از ذات تلبس بالمبداء است. اگر ذات بیاید، جزء عقلی پیدا می کند. ضارب یک وجود لفظی برای یک معنا است که منطبق بر متلبس به ضرب خارجاً و به تعبیر ایشان، علی نحو الجمع و الوحده است نه اینکه ضارب برای ذات و مبداء و یا برای ذات و نسبت بین اینها وضع شده باشد. هیچ یک از این موارد نیست. لذا در اینجا اجزاء تحلیلی وجود ندارد.

به عبارت دیگر در اینجا یک معنای انتزاعی وجود دارد، یعنی از ذاتی که متلبس بمبداء است چیزی را انتزاع می کنیم و می گوئیم که ضارب برای آن وضع شده و آن امری مبهم است. پس این امر مبهم یک معنای انتزاعی از ذات و نسبت آن به مبداء با ذات و تلبس آن به مبداء است، لذا عقل هم نمی تواند معنای انتزاعی را به اجزاء عقلی تحلیل کند. لذا آن طور که آقای خوئی فرمود عین مبداء نیست و در عین حال از نظر عقل دارای اجزاء هم نیست بلکه معنایی است که از تلبس ذات به مبداء

انتزاع شده و آن معنای انتزاعی: هو الصورة المتلبسة بالضرب است. این معنای انتزاعی دیگر قابل تجزیه و تحلیل عقلی نیست و حتی عقل هم نمی تواند برای آن جامع انتزاعی، اجزاء درست کند.^۲

حق در مسئله

فالحق فی ما نحن فیه، که مطلب مهمی است و محقق اصفهانی از آن به "فانه من مزال الاقدام" یعنی جایی که گام ها در آن دچار لغزش می شود تعبیر کرده است. به هر حال بحث درباره بساطت و ترکیب مفهوم مشتق است به این معنا که آیا عقل می تواند مفهوم مشتق را به اجزاء تحلیل کند یا خیر؟ بر خلاف محقق خراسانی.

«الحمد لله رب العالمین»

۲. نهایة الدراية، ج ۱، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.